

بیعت گرفتند و همه احوال خواب و تمیما و سباب و خوانیدن اذعیه
 مانوره مفصل بیان نمودند که اول این در عابده این و این همه خوانند
 اراده تشریف بردن کردند عرض کردم که شجره عنایت نشده فرمودند
 نبشته همراه آورده ام از حبیب بر آورده عطا نمودند مخدوم عالم گفتند
 تا وقت رخصت واقف این اسرار نشدیم شجره کجاست بر زمین چون
 خواهر ایشان شجره آوردند مخدوم عالم دیدند اسامی پیران ز دست
 خاص آنحضرت مرقوم بود و بر قائمه مهر آنحضرت بحیرت ماندند که این
 چه عنایت است آنروز حکایت شایع گردید و هر کس زیارت
 شجره سعادت بر داشت تا آنکه از روسا و قصبه ناجیه کمتر
 کسی بود که بدولت زیارت آن شجره عالی رسیده نقل است
 که کسی بتلاش بی بیعت هم سفر بودند یکی حافظ سلطان علی احمد
 که ناقل این حکایت بودند در علم تجوید و قراة نافع زمان و عام
 وقت و محض عصر بوده اند روزگار بر کمال شان درین علم مکنز بان بودند
 بنده هم چند بار زیارت ایشان کرده و از استماع آیات رحمت نظم
 قدیم صلا و سله گوش جانرا بخشیده و دیگر مرد حاجی بود و سوسه
 افغان رفته رفته پیشه بنارس رسیدیم و بدولت پابوس حضرت لانا
 رسولنا فایز شدیم میگفتند حافظ مدوح که ما بجز دو دولت ملازمت
 رگ جانرا حلقه بندگی کردیم و طوق غلامی در گردن اطاعت خود اندام
 و آنکس دورین ما را ترود خاطر راه یافت باراده پیر دیگر رخصت

این کتاب در دست
 شاه نجیب
 قوت اسرار
 است اول
 بی بیعت
 قصبه ناجیه
 بی بیعت

شدند آنحضرت وقت رفتن از ماحضر چند تنگ نان و گوشت گنج
 عطا فرمود تا ناشتا سے راه باشد ایشانرا در اثنا سے راه اتفاق
 ناشتا نہ شد و آن نان و مرغ همچنان در دستار خان سربسته ماند بر روز
 دیگر صرف آن موقوف ماند صبح ہم همچنان سہو شام کردند و شب
 ہم یاد نہ افتاد روز سوم کہ در اثنا سے راه بودند جنگ بس خطر
 و پورناک واقع راہ بود و خواستند کہ لظی آن گوشند صداسے
 بلند بگوشش ایشان رسید باز او برگرد کہ نصیب تو انیاست
 چون دیدند حضرت مولانا رسولنما از دور ایستادہ آواز میکنند عقیدت
 بدل راہ یافت و آنحضرت از نظر غائب شد عزم مراجعت کردند
 یاد آمد کہ آن نان و کباب مرغ نیز همچنان ماند بدینیم اگر بوسیدہ
 و بو پیدا کردہ باشد دفع کنیم والا ناشتا کردہ روانہ شہر بنارس
 شویم و خود را بران ستانہ عرش نشاندہ رسانیم چون نان و گوشت
 از دستار خان بر آوردند جان گرمی و تازگی و صلاوت روز اول
 یافتند و از گوشت بنجار برنجواست عقیدت بر عقیدت افزود
 تناول کردہ بجنور حاضر آمدند و بدولت ابدی معیت فائز گردیدند
 نقل است سالہ از سالہای امساک باران بود کشتہا را بجز
 سیل آب چشمگیران مزار جان آبی نرسیدہ بود و نخلستان مراد
 میانین روئے طراوسے ندیدہ شخصی بغیر عرض والا حضرت مولانا
 رسولنما رسانید کہ از ماحضر دنیا فتیہ داریم اگر بشارت قبول افتد

و کج خانه این سبب بهما سخت را از شرف قدم سینه تے بخشیده شود
 بعد از اظاف نمودن بدستخ پاسکری طبع ز مور سلیمان قبول کرد
 آرزویش مقرون اجابت گردید تشریف فرما شدند در جمع یاران
 همراهی برادر اهل خانه آنحضرت نیز بودند آفتاب بیس گرم بود بعد تناول
 طعام مراجعت بدولت سرافرمودند آن برادر اهل که به نسبت دیگران
 مستخرج بودند خطاب بدوستان کرده گفتند که حضرت خود بارام
 تمام سیوار سی پالکی میروند و مایان در تاب آفتاب حیرت مخ
 لجا داشتند حال ما سبکساران ساحلها بد سخن ایشان بسمع مبارک
 رسید و سبب نه فرمودند اما اندکس راه طی شده بود که ابریس برخت
 و چندان بارید که در کوچه یک دست آب بلند و بالا سیرفت و ره گذر
 بند شد آن بزرگ گفت لا حول و لا قوة الا بالله چه بارش بیداد است
 که از راه رفتن ماندم آن زمان حضرت مولانا رسولت فرمودند عجب کار
 مشکل افتاده اگر نبارد شکایت گرما و تاب آفتاب است و اگر
 بار و شکوه بارش است همراهیان داشتند که این جواب آن طرافت
 داده شد و بود آثار سبب جواب که مشکل کشای عالمی و البت آن بود
 باز دوران سال حاجت به باران نه شده و قحط گر آنست نه افتاده
 نقل است روزی آنحضرت درس فقه میاد ساعتی سه
 بر اقبه فرود رفت و در آن موقع ماند طلبیه و حاضرین متامل نشسته
 بودند بعد چند ساعت سربارک از مراقبه برداشت اثر محنت بیشتر

مبارک از تفریق زمین سبک کمین زیاد تر یافته می شود و هر دو زمین
 دست حق پرست از آب تریب بود که احتیاج افشردن میردا شربت هر
 خاص و عام را میرسد بود بعضی از خاندان حضرت مناسب است که
 اینجانی کردند و در دریای شور جهان است که فلان عالم میرد
 مایه و نشسته بود که در سبب وی را در تنگه انداخت و آب فرو گرفته
 که حاجی با نظر آب استغاثه کرد در آن مقام که رسیدیم دیدیم همان
 در آب فرو رفته اند کی باقیست بخت تمام و بزور تمام از بند
 دست بگریتم و بالای آب کشیدیم و از تفریب وی آب آوردیم
 تا آنکه حق تعالی غافیت بخشید و بر ساحل رسانید این اثر بخت
 سبب است و تری آستین از آن آب شور بیدم و در ایام که
 بشرت سعادت پابوس آنحضرت فائز گردید ما بر آن
 جهاز زیاد کردن او آنحضرت را و استغاثه کردن و نجات یافتن
 از غرق بیان کرد بلا تفاوت تاریخ و روز و وقت غرق و نجات
 هر دو بوقوع آمده بود نقل است روزی پیرزاده آنحضرت تشریف
 آوردند تا ایام اقامت از ما حضر رسم ضیافت بعمل آمده چون از
 وطن آمدند سواری بودند استتاعت کرایه سواری و حضرت سوار
 بر باد توکل تامل کردند و چارناچار از حضرت رسول نما چاره کار بستند
 آنحضرت فرمود چه قدر می باید ایشان بلا حفظ فقر و توکل آنحضرت
 ببلع نجر و پیرزاده اختیار کردند آنحضرت دید که یک فرمزه هم

نیست و مستقرض را کرده میداشت دست حق پرست
 بسوی طاق خانه دراز فرمود و مبلغ محدود با ایشان عطا نمود
 و با صدر پنج خاطر گفت اگر طلب کرده بودند تخصیص اینقدره
 قلیل چه بود چرا مبلغ وافر طلب نکردند ایشان گفتند بجز سرمایہ
 توکل و محتاج فقر سامان ندیدم بنا بر آن مکلفا فوق الاحتیاج
 نشدم فرمودند شما را نظر بر ظاهر حال ضرور نبود از هر جا که میخواستیم
 میدادم و رخصت فرمود بعد از آن از یاران ارشاد کرد که حق
 گنج شایگان بجا عطا فرموده و مجاز عام بصرف آن کرده با گاه
 از آن چیزے نگرفته بودم که مایحتاج میرسید حاجت بوی
 بداشتم امروز که ایشان طلب کردند و چیزے موجود نبود خواستم
 که از آن گنج خدمت ایشان کنم بنا بر اسے ایشان گذاشتم
 هر چه طلب کنند بر فقر طایر نظر کرده بر این قدر قلیل قناعت
 کردند اگر خزینہ سلطنت طلب میکردند این وقت حسب نیت
 خود میدادم جائے افسوس **تقل است** روزے بر اسے
 زیارت مزار شریف حضرت قاسم سلیمانی رضوانش بر بنارس
 بقلاع حنار گنجه شریف آورده بودند بعد فایده که رخصت شدند
 از تاج العارفین رضاکه همراه رکاب سعادت بودند متوجه شده
 فرمودند شاه قاسم بس مرد خلیق اند چون آدمی هنوز بر در بودم
 که استقبال شریف آورده تا مزار خود بردند و بجنب اتفاق همین

تواضع و مدارا بر مزار شریف دیوان عبدالرشید جو پور سے
 رخصت پیش آمدہ و اکثر در ذکر اخلاق اہل مزار حکایت خلق ہر دو بزرگان
 پر زبان فیض ترجمان اور دی نقل است شخصی بیمار زودی نزد
 آمد و منتہا کرد کہ حالت ماچنین ولی است تا عتے ماچنان کہ در بیان
 نتوان آورد اگر حضور از عین عنایت گاہے فرمایند و دواسے
 تجویز نمایند ہم از بیماری و ہم از منت اطباء می شہرہائی یا ہم
 آنحضرت فرمود ما را نیشیوہ طنبابست نہ کار از معالجہ بناچار
 رجوع باطباء شہر باید آورد و منت شان تحمل باید کرد آن بیمار
 عذر ناداری ظاہر کردہ بسیار گریہ و زاری نمود و منت از حد
 زیادہ بکار برد آنحضرت را برگریہ و زاری رحم آمد از حاضران مجلس
 شریف و مقتبسان محفل منیت بغوث عالم سید محمد غوث رحم کہ
 از یاران آنحضرت بودند و قرابت خواہر زادگی پیدا شدند عنقریب
 ذکر شان لصبیط قلم مشکین رقم در آید ارشاد فرمودند کہ بعض بیمار
 باید دید عرض کردند حال غلام ظاہر است از علم طب نا آشنا
 محض ام باز حکم شد بہ بیذحق تعالی بر انکشاف قادر است
 حسب ارشاد دست بر بعض بیمار نہادند صورت مرض ظاہر شدہ
 ہمہ حال خود بیان کرد کہ فلان مرض فلان خلط و دواسی مابین
 است باین ترکیب بدینہ غوث عالم دوا ترکیبان بہ بیمار نمایند و او نہ
 استعمال آن صحت کلی یافت از انرور بر بعض بیمار کہ دست می نہادند شہرہ فرقی نہ پدید

حال خود و دروای صحت ظاہر میکرد و بران ایام معصین بدان دو صحت
 میشد و اگر مرض موت بود سے آنچنان ظاہر کرد سے آما ایشان
 با وجود غم لذتی که از عنایت حضرت رسولناحق تعالی ایشان ^{فقط}
 عطا فرموده بود بسبب فتور در اوقات مراقبه و او را ترک آن
 کردند و تماشای میفرمودند مگر از آنجا که گریز ممکن نبود سے چار ناچار
 دست بر نفس نهاد سے نقل است روزی کبشور شیخ العالی ^{الغنی}
 سخن در تحقیق رجال الغیب افتاده که بزرگان نقشبند دور ^{الغیب}
 بر قاعد مشهوره تجویز نمیکند آما وجود ایشان یا زاهم انکار ندارند
 که از حدیث نبوی ثابت است و در واقع هم معتقد همین امر اند
 و بزرگان چشت راستا و اکثر کاملین قادر یہ متفق بر وجود ایشانند
 و بر دور ایشان جوانب و اطراف عالم را بر طریق مشهوره اتفاق
 دارند چون این کار متعلق بکاشفات است کاملان سبب ختم
 صیست شیخ العالیین فرمودند در مسائل دیگر هم با خود باختلاف
 واقع است لیکن ما را درین سلسله پیروی شیوخ ما است و هم
 قطع نظر از آنکه عمل رجال الغیب معمول شیوخ ما است و کایت ^{بعضی}
 از یاران حضرت مولانا رسولناحق حجت تامه و دلیل قاطع است
 و برهان ساطع بر اسے ما بر وجود آنها و دور کردن گرد عالم در
 هر تاریخ چنانکه مشهور است و اکنون چاسے انکار بلکه جای
 ریب هم بر اسے غلامان خاندان وارثیه نیست ما بندگان

بارگاه عالی عرض کردیم که از آن حکایت مطلع نیستیم امیر و وزیریم که بارشما
 آن بنا سے عقیدت خود پادشاهین سکه استوار کنیم فرمودند
 یاری از یاران آنحضرت را رعایت دور در حال غیب در سفر
 و حضر میفرمود بلکه بیشتر در غم سفر ایشان از مقابل دشت لاهی
 منازل میگوشتید و درین باب پند و منع کسی نمی نمودند
 عازم سفر شد حسب عادت سعادت پابوس آنحضرت حاصل
 ساخت رخصت گرفت و در حال غیب در مقابل بود چون بیرون
 شهر در صحرا و میدان که سواد او دست رسید شخصی جلیل القدر
 صاحب عزت و وقربا صورت هدایت سیرت از دور نمود
 و قریب آمده گفت شما در هر سفر که میرودید ملاحظه دور نمی کنید و
 از تقابل با پاک نمیدارید میدانید که ما برین دور مقرر ایم و تقابل
 ما بدست امر و زور پاس خاطر مولوی محمد وارث رسولنا شمارا
 بهائی دادم که قدس بوس او شان کرده روانه شده اید اگر بے
 دولت پابوس روانه میشدید همین وقت هلاک میکردم و پسر
 روید و باز گردید بار دیگر اگر چنین خواهد شد هلاک شما هم در انروز است
 ایشان از جاه و جلال شان طاقت انکار ندیدند از آن مقام
 باز گردیدند و بحضور حضرت رسولنا حاضر آمده عرض حال کردند و
 از آنروز باز خلاف قاعده دور ایشان نکردند علاوه ازین سبب
 اشرف به انگیر رخ که غوث وقت خود بود بر وجود در حال غیب و اینها

حسب قاعده شهور تمامه برابر فرموده و در بعضی نصابین خود
مفصل احوال ایشان از دور و معاومت کسی که ایشان را ~~ببیند~~
دشمنه بکار رود و اکثر ملاقات با ایشان نبشته است و در مکاتیب
بیاران و مریدان تشیخ بلع فرموده که بی ملاحظه دور رجال خیب
کار سے تکند بلکه هر روز در امر ظاهر می و باطنی استمداد ایشان
کرده باشد و طریق استمداد که مائثر و مشهور است رقم کرده و

عمل بر اینست

نقل است در تعداد و احوال آن حضرت

شیخ العالمین رضی الله عنه میفرمود مکتوب وخی اسلوب حضرت
نامی مولانا رسول نماز بنام حاج العارفین را شرف صدور فرموده بود و میگوید
که از چند سالی بول خون میشود و ضعف مزاج بسیار راه علاج مسند
شخصی براسه ملاقات آمده بود گفت بیخ برپاره درین امر نافع است
و از روز استعمال است و حق تعالی تخفیف هم در عقب آن بخشیده
اما از او را در هنوز بسبب ضعف بدن تا معمول ایام صحت نرسیده
به حال همین شکر و احسان اوست که از روی حساب اذکار و تسبیحات
جمع عبادات که تعلق بزبان دارد هر روز و شب یک کلمه میشود
و اذکار و تسبیحات قلبی علاوه ازان است مؤلف کتاب خادم
بارگاه غوثیه محمد ابوالحیوة غفر الله له و اولاد و ستر عیوب به حرمت شیخ
میگوید چون تعداد اذکار بسانی به یک کلمه هر روز میرسد اذکار قلبی را

راجه حساب بوده باشد این طاقت ملکیت که بشر از آن عاجز
 است و شمه از افکار قلبی در ذکر بعضی یاران شیخ العالمین
 گفته آید که هر روز سوا سے افکار و اوراد معمولی صد لکھ درود
 میخوانند چون انشخواران آن خوان نعمت باین دولت رسید
 باشند حال دولت آن صاحب کرم چه بوده باشد این یک
 خرق عادت وی رضائت عند بر کمال و سکه برهان ساطع است
 نقل است برادر بزرگ آنحضرت رام نضی صاحب آداطیبا
 شهر امایوسی تام دست داد شبی در خواب دیدند که حضرت
 مولانا رسولنا ایشا زاهجو طفل در کنار پدر گرفته بجلوس شریف
 نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 چادر از روی ایشان کشیده نگاه رحمت فرمودند و ارشاد نمودند
 عوفیت بخلیفه رسول الله چون بیدار شدند ساعت بسیار
 از صحت در خود می یافتند تا آنکه آرام کلی دست دادند و سبب شرف
 آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و هم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رحمه که اعجاز نبوی است صلی الله علیه وسلم که در
 ارشاد عوفیت بخلیفه رسول الله چون حساب کردند تاریخ ماد
 و ولادت آنحضرت خلیفه رسول الله میشود بی کم و کاست یکبار
 و هشتاد و هفت و ماده تاریخ انتقال با ذات نبی یکبار و یکصد
 و شصت و شش یکبار و یکصد و شصت است و شش بار

شیخ العالمین بن سیدنا محمد بن اسماعیل بن ابی طالب رضی الله عندهم
 در حدیث خود فرمودند که هر روز سوا سے افکار و اوراد معمولی صد لکھ درود
 میخوانند چون انشخواران آن خوان نعمت باین دولت رسید
 باشند حال دولت آن صاحب کرم چه بوده باشد این یک
 خرق عادت وی رضائت عند بر کمال و سکه برهان ساطع است
 نقل است برادر بزرگ آنحضرت رام نضی صاحب آداطیبا
 شهر امایوسی تام دست داد شبی در خواب دیدند که حضرت
 مولانا رسولنا ایشا زاهجو طفل در کنار پدر گرفته بجلوس شریف
 نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 چادر از روی ایشان کشیده نگاه رحمت فرمودند و ارشاد نمودند
 عوفیت بخلیفه رسول الله چون بیدار شدند ساعت بسیار
 از صحت در خود می یافتند تا آنکه آرام کلی دست دادند و سبب شرف
 آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و هم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رحمه که اعجاز نبوی است صلی الله علیه وسلم که در
 ارشاد عوفیت بخلیفه رسول الله چون حساب کردند تاریخ ماد
 و ولادت آنحضرت خلیفه رسول الله میشود بی کم و کاست یکبار
 و هشتاد و هفت و ماده تاریخ انتقال با ذات نبی یکبار و یکصد
 و شصت و شش یکبار و یکصد و شصت است و شش بار

در حدیث خود فرمودند که هر روز سوا سے افکار و اوراد معمولی صد لکھ درود
 میخوانند چون انشخواران آن خوان نعمت باین دولت رسید
 باشند حال دولت آن صاحب کرم چه بوده باشد این یک
 خرق عادت وی رضائت عند بر کمال و سکه برهان ساطع است
 نقل است برادر بزرگ آنحضرت رام نضی صاحب آداطیبا
 شهر امایوسی تام دست داد شبی در خواب دیدند که حضرت
 مولانا رسولنا ایشا زاهجو طفل در کنار پدر گرفته بجلوس شریف
 نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 چادر از روی ایشان کشیده نگاه رحمت فرمودند و ارشاد نمودند
 عوفیت بخلیفه رسول الله چون بیدار شدند ساعت بسیار
 از صحت در خود می یافتند تا آنکه آرام کلی دست دادند و سبب شرف
 آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و هم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رحمه که اعجاز نبوی است صلی الله علیه وسلم که در
 ارشاد عوفیت بخلیفه رسول الله چون حساب کردند تاریخ ماد
 و ولادت آنحضرت خلیفه رسول الله میشود بی کم و کاست یکبار
 و هشتاد و هفت و ماده تاریخ انتقال با ذات نبی یکبار و یکصد
 و شصت و شش یکبار و یکصد و شصت است و شش بار

در حدیث خود فرمودند که هر روز سوا سے افکار و اوراد معمولی صد لکھ درود
 میخوانند چون انشخواران آن خوان نعمت باین دولت رسید
 باشند حال دولت آن صاحب کرم چه بوده باشد این یک
 خرق عادت وی رضائت عند بر کمال و سکه برهان ساطع است
 نقل است برادر بزرگ آنحضرت رام نضی صاحب آداطیبا
 شهر امایوسی تام دست داد شبی در خواب دیدند که حضرت
 مولانا رسولنا ایشا زاهجو طفل در کنار پدر گرفته بجلوس شریف
 نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 چادر از روی ایشان کشیده نگاه رحمت فرمودند و ارشاد نمودند
 عوفیت بخلیفه رسول الله چون بیدار شدند ساعت بسیار
 از صحت در خود می یافتند تا آنکه آرام کلی دست دادند و سبب شرف
 آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و هم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رحمه که اعجاز نبوی است صلی الله علیه وسلم که در
 ارشاد عوفیت بخلیفه رسول الله چون حساب کردند تاریخ ماد
 و ولادت آنحضرت خلیفه رسول الله میشود بی کم و کاست یکبار
 و هشتاد و هفت و ماده تاریخ انتقال با ذات نبی یکبار و یکصد
 و شصت و شش یکبار و یکصد و شصت است و شش بار

ازین حضرت خیر العینی به دیگر اکثر کلمات حضرت ایشان در ذیل
 ذکر خلفائے کاملین بیان کرده آید انشاء اللہ تعالیٰ انتقال آنحضرت
 یازدهم ماه ربیع الثانی است سال یکزار و یکصد و شصت و
 شش و قبر شریف بشهر بنارس بمجله تلییه ناله مشهور به مولوی
 باڑه میگوید مولف کتاب که الحمد والمنة این سنگ آستان بارگاه
 خوشیه تا ایام تالیف در هر تہ بنیاد است قبر شریف سعادت اندون
 کوین گردیده است و از آنجا که لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ
 وسلم از خطابات آنحضرت در ذریعہ هر که در مسدود واضح و لایح میشود هر قدر
 که بخاکسار رسیده بقند قلم می آرد

خطابات حضرت مولانا رسولنا محمد وارت رضی اللہ عنہ

امیر الدین شمش الدین ابدال صدر الدین ابدال قطب الدین ابدال
 محمد محی الدین مجد الدین عابد غلیل مسلم غلیل رسولنا خلیفۃ الرسول
 شیخ الزمان قطب الاولیاء رحمة للناس محسن ابوالحسنین ابوالمحموظ
 ابوقطب الاقطاب محبوب السجانی مقیم رئیس الاوتاد امام المتقین
 محمد حافظ مآظ دین و مقامات سند الاولیاء سند العرفاء شیخ
 مصیبار اوتاد شیخ المعرفة والدین صمد و سید و ہر شیخ الزمان
 امیر انور بالتکلم علی الناس امام قرۃ العین نور چشم فرزندان علی نور شاہ
 جان آباد و روشن سر و جہان

ذکر خیر حضرت ولی میان رسد اللہ عنہ

ایشان فرزند ارجمند حضرت رسول نما اند اسم با اسمی بودند مشهور
 بولی ما در زاد از طفلی تا عمر پیری مجذوب ماندند جز به عشق آنقدر
 ایشان از خود در بوده بود که خیر از عالم نداشتند و مجذوبانه عمر بسر کردند
 حکایات تصرفات و خرق عادات شان عجیب و غریب است و از
 حد شمار متزاید نقل است سیف و زین حضرت شیخ العالمین رضوی
 اکابر دین که حضرت ایشان از تقدیرناکب یا زعفر بود اگر کسی از
 راه طرافت بناگشت گفته پس از ده گشته طائیفه در راه
 حضرت مولانا رسول نما را فریاد کرد که اگر ایشان را باین متسخن بخرج دادند
 و حضرت مولانا بیشتر منع فرمود و کسی که با دیوانگان متسخن خوب نیست
 بخرج شان آخر ضرر می ماند لیکن کجای آن نادانان رسیدند نه آنکه
 و از شرح با دیوانه خداست در راه نشدند که در راه کجا خواب بود
 که گزرا ایشان بروی افتاد و از در کمالیای رسیده که نشسته است
 کسی گفت فلان طالب علم که نشسته نشسته بیدار و به کلام مجرب میشود
 بجز دستار ای معنی برابرسیدان بخت خوابیده الیتاد و چاکر
 گفتند آن نشسته چون در وقت خواب گزشت کسی رفت و
 و بیدار کرد که به غیر وقت خواب شد دید که خواب بیداری رفت
 جان بجان آفرین سپید بجز حضرت مولانا رسول نما غیر کردند بسیار
 طلال فرمودند که بار بار منع کردم اما آن حل رسید و فرمودند
 از خرابی خود رسید از آن روز خلق از متسخن با وی رضایستیا

میگردند اما با این تنفر از عقد نکاح هرگز نه صاحب بخت که پیش نظر
 آمدن فرموده تو زن منی زن با اعتقاد تمام عرض داشته که
 راست فرموده میشود و از آن روز دولت دنیا بوی روی نمود
 چون این خبر شایع شد همان جناب مفلس در کوچه خانها سے خود انتظار
 شرف قدم شان میبردند تا هر گرا بخت یا ور بود سے بانسو
 گذر نمود سے آنجا میرویدند و عرض میکردند یا حضرت زن من
 بس صورت زیبا دارد اگر قدم رنجہ فرمایند و کلبه اخزان بار از شک
 گلستان سازند بعید از گرم نخواهد شد اگر عرض و سے مقرون افتاد
 شد سے و بخت وی یاوری کرد سے بخانه اش رفته و زینش
 را فرمود سے تو زوجه منی او عرض کرد سے بی چنین است و شوهر من
 چیز سے خوردنی پیش او کرد سے از آن روز دولت باور و نمودی
 و بعضی جا هرگز رفته و اگر رفته گفته این زن من نیست این
 همچنان مفلس ماند سے و و سے مقصود نوری سے و به بود دنیا
 و بعضی زمان که از راه مسخر میگفت و له میان بار از بخت
 گرفته و با من آرام نمیکنی بس از ده شد سے و باز گاسه بخانه
 اش رفته و از آن روز صاحب خانه در کمیت افلاس بسیار
 شد **نقل است** روزی تذکره مجذوبان حق در میان آمده
 مولف کتاب نیز در آن مجلس بود یکی از مجالس سید قطب
 باره میر غلام شاه نام گفت مجذوبه صاحب کرامت بود

شهر پارس خلق اور اولی میان میگفت ظاهر حال وی سر ایستفا
 و بلا هست بود و از بد و خلقت تا آخر عمر در اکثر حرکات و سکونات
 چون طفل چهار ساله می نمود حتی که بستن از او بند و گره دادن بر او
 نمیدانست مایان از او سے تسخیر و طیب بسیار کردیم و از نام شاد
 از رده شده اگر کسی از ما بنا کت و می را گفتی مثل طفلان
 زار زار گریه می اما بجز سفا هست کسی را اعتقاد جذب از وی نبود
 تا گاه ستی چند از یاران بیدل و بکنزل بر بالا خانه سر بازار
 نشسته بودیم دیدیم که ولی میان بیازار میرو و آواز کردیم بسیار
 تا تضح خاطر بظرافت و نیرل کنیم چون از مایان مربوط بود آمد دوست
 همه یاران بر او سے ظرافت و مزاح میگویم اتفاقاً پیرزنی پشتاره نیم
 بر سر گرفته از آنسو گذر کرد مایان جهت دل بستگی با خود با گفتیم که زن
 از بار پشتاره هلاک شان میخورد چه خوش بودی که کسی مشکلمش
 آسان کردی و کار عقیبی آراسته مگر این دولت ثواب نصیب
 ولی میان باشد و ترغیب و تحریص بسیار کردیم فرمود بلی من پشتاره
 اش گرفته تا در خانه اش رسانم گفتم مع این کار از تو آید و مردان
 چنین کنند و منظور ازین نفی است و تسخیر بود ولی میان بر مکت
 وزیر بام آمده زن را با عک آن شخص که پشتاره رسرونی
 شد زن بس عذرها کرد و سرهون لطف وی کردید که اینقدر
 رحم بر غریبه میکنی پیرزنی جنبه محض از بچ رو کشتی زمانه بس

در بود اما ولی میان نگذاشت که پیر زن زیر بار پشواره فرسود
 غم اندود و شود تمام تر باعث شد و پشواره و می بر خود گرفت
 زن پیش پیش لبوس کے خانہ خود روان شد و ایشان پس وی
 خدا وانا و بینا است همه کس دیدیم پشواره دوسه دست بلند و
 بالا از سر ولی میان میرفت و از تاب آفتاب سایه برو می میکرد
 تا آنکه بر در خانه پیر زن رسید پشواره از هوا بر زمین افتاده از آن
 رو به زبان بس ترسان و پراسان شدیم و از پشواره با و سه
 بر خود لرزیدیم و تمام تر مکتوب و تعظیم وی ملحوظ میداشتیم و تمام عمر از
 وی دیگر استهزا نکردیم استیم که اسم با ستم است سفیه و بله
 نسبت بریده جذبات الهی است پیر ختم سخن مایان گفتیم ما همه
 ظلمت خانان جهان عالی زادیم انتقال شب نسبت هشتم ماه بسبب
 است تبر شریف جانب مشرق در پہلو می پدر عالی قدر وی حضرت
 مولانا رسولنما رقی الهی و عموها و کقع است بر اسکے کشود کار دو طریق
 نیاز ایشان مجرب یافته شده و معمول اکابر دیدم از ستم شیرین
 لذت نفسی پیش قیمت که با طهارت تیار شده باشد و گیر شیر گاویا
 شکسته نفسی اما شرط است که ماده گاویا را غسل دهند باز پستانش
 را بشویند و دوشنند هم غسل کرده لباس پاک پوشیده و
 شیر و خشک علیحدہ علمی و نیاز کنند و شیر برنج و غیره نسانند
 که پیر باران حضرت مولانا رسولنما رقی الهی

میر محمد غوث قدس سرہ

ایشان خواہر زادہ حضرت مولانا رسول نما اندر رضہ نہایت مورد عنایت
 و غایت منظر لطف و شفقت عالی بودند پس مستعد باطن کہ در
 عمر صد و دو سال از کسب سلوک و معارف طریقہ وار ثمر و سیب
 فراخ کلی دست داده و گوہر مقصود اصلی از دریا سے ذخائر مشاہدات
 بدست آورده بود و بظاہر ہم بس نازک اندام کریم الاخلاق یا
 ہر خاص و عام در حسن و جمال یگانہ زمانہ کہ ہر جا از زیبا صورت
 قصہ و افسانہ بود سے گوئی بزین ستارہ آمدہ یوسف بہمان
 دوبارہ آمدہ ذوق لباس مکلف از ایام شعور متکین خاطر اشرف
 سے بود و پارہ دوزمی در لباس رنج می افزود نقل اسبنت
 رونیکے پیش استاد خود حضرت محمد مخدوم قدس سرہ کہ از
 کاملین حضرت مولانا رسول نما اندر رضہ و عنقریب ذکر شان کردہ
 انشاء اللہ تعالیٰ براسے سب آمدند جائے در لباس شریف
 خرقی رسیدہ بود استاد فرمود چرا پیوند نمیدوزانند عرض کرد
 کہ پارہ دوزمی بس ناگوار است و گاہے چین لباس نیوشیدہ
 از پیوند چاک چاک بہتر فرمود از پیوند ننگ و عار داری آن زمان معلوم
 شود کہ پیوند بر پیوند دوزمی و بان ستر کنے الزین سخن است
 بس بلول و گر یہ ناک شد و عرض کرد کہ دعائے فقر و فاقہ

آسان و آهون بر ما بود استاد را بر گریه و می رضوا رحم آمد فرمودم مخور پیوسته
 طریقه مقصود ما هست که اولیای را بان افتخار است نه چونند لباس
 ظاہر که مکر و اہل دنیا و دین است خوش حال شد و فقر و دعای
 استا و جلد تر بنظر آید کہ ہانک زمانی از تحصیل علوم فراغت یافتہ
 و اہل زمرہ یاران طریقت حضرت مولانا رسولنا اگر دید و ریاضت شاق
 شعار خود کرد و در قلیل ایام گوئے سبقت از طالبان حق رہود و
 یہ تکمیل طریقه ممتاز و مفتخر گردیدہ معارف و حالات کہ طار سے
 میشد سے مبہمون سے بیج پوشیدہ بر تو مخفی نیست، عالم
 السر و الخفیاتی، گاہے معروض بیان حضرت مولانا رسولنا رض
 نمی آوردند و سوادب میباشند اگر بہ تکلیف تاج العارفین رض
 گاہے بقصد عرض حال بحضور عالی حاضر شد سے آنقدر استیلا سے
 گریہ بود سے کہ از عرض باز ماند بے روز سے آنحضرت رض تاج
 العارفین رض ارشاد فرمود حال ایشان دریافت باید کرد چون تکلم
 در میان آمد ہمہ حالات و مشاہدہ طریقه از اول تا آخر ہر چه حق تعالی
 عطا فرمودہ بود بیان کردہ تاج العارفین رض بحال لبناست بحضور
 اقدس رسولنا این مشرودہ رسانیدند کہ تکمیل طریقه علی وجہ الاتم حال
 شدہ و گوہر مقصود بدست آمدہ و ہم میفرمودند شیخ العالمین رض
 روایت حضرت تاج العارفین رض کہ میر محمد غوث با ما یعنی با حضرت
 تاج العارفین رضی اللہ عنہ دستار بدل بودند برین کہ از ما

هر دو شخص یکی بنی و دیگری در بهشت زویم نقل است میفرمودند
 حضرت شیخ العالمین رضا که در ایام عنفوان ایشان در ویشی ساج
 وارد خانقاه حضرت مولانا رسولنار بود با حضرت ایشان رطب و
 محبت پیدا کرد و بس عزیز میباشست بعد چند ایام که عزیمت سفر کرد
 گفت میر محمد غوث باشما محبت بسیار داشتم و سبب اقامت ما
 درین شهر الشیت و الفت شما بود حالا که عرصه دراز گذشته رحمت
 سفر بر بستیم و چیز نماند بدست نداریم که یادگاری بشما دهیم الا یک
 دولت در دست منست بس متروپ و بی بدل اگر قبول کنید
 بشما بخشیم ایشان گفتند آن چیست در ویش گفت هر چند بظاہر
 در ویش صوف پوش لیکن بیاطن شاهیم فرمانروای عالم ارواح
 حق تعالی ما را بر روحانیان حکومت بخشیده و موکل سوره منزل
 را مسخر من کرده این سوره با موکل بشما بخشیدم و خود کناره کردم اکنون
 شما را حاجت بنصاب و زکوة این سوره خواهد شد هر گاه بخوانی
 موکل حاضر آیند و اطاعت نمایند مناسب که بقبول آن ما را مسخر
 و دلشاد کنید و راه سفر گرفت از آن روز هر وقتیکه سوره مذکور بخوانند
 موکلان حاضر میشوند و خود را با ایشان میروند روزی حضرت مولانا
 رسولنار فرمود هر چند حاجت بنصاب نیست لیکن خانی از فائده
 نتوان شمر و قوه بر قوه است اگر خواهم قصد نصاب از سر نو کنند
 بهتر است امتثالاً للامر و اتیاناً للحکم متوجه نصاب سوره منزل شدند

مہوڑا یا مہوڑا بعدین با تمام رسیدہ بود کہ روز سے جناب ایشان
 بہ دور سورہ مذکور مشغول بودند و شخصی ضیافت حضرت مولانا رسول نما
 قدر سے پلا و آورد آنحضرت را بقصد شفا سے شفقت آواز داد میر محمد
 خوش پلا و خواہی خورد و پاس ادب جرات انکار نہ دید عرض کردند
 ہر چہ ارشاد شو و آنحضرت فرمود بیا ایشان پارہ سہ از حجرہ بیرون
 شدند و با آنحضرت فرسیدند لقمہ چہند از دست حق پرست خوردند
 و بن ایشان داد و رخصت فرمود چون حجرہ آمدند و با تمام روز مشغول
 شدند مولانا شمناک گردیدند کہ این چہ حرکت بود در عین انصاف
 بچہ پانیا ت خوردن با کنگر و باز بے غسل متوجہ اورا شدند
 جناب ایشان ترا ہم بس غضب آمد فرمودند سبحان اللہ حضرت
 مولانا رسول نما باین شفقت یاد فرمایند و از دست حق پرست خود
 تقویٰ بدین مالند ازند و ما با پاس شما انکار این عطیہ کنیم حقیقت شما بان
 چیست اگر تملعہ عرش و کرو بیان قدس جمع می آمدند و باز میباشند
 نمی شنویم و دست ازین نعمت بے بدل کہ رشک الطعمہ ہست
 است باز منیداشتم گفتند غسل جہان کردی و در داز سر نو جہانگر
 فرمود در خوردن پلا و از دست حق پرست حضرت مولانا شمر طے
 فوت نہ شدہ بود ہم اگر تو اینہ ضرر سے رسانید گفتند اگر ہر شفا قدر
 ندارم بار سے اطاعت شما ہم نخواہم کرد باز فرمود بے بینیم چگونه
 فرمان بردار سے مانع کنید در ہمین انصاف طوق اطاعت

در گردن شما می اندازم اگر تو انبیا خوان و انصار خود را بعد خود
 آورید و با این همه منت پذیر می شما در کار سے نکتہ حق تعالی کہ کار سار
 ما ست بے معاومت شما کار ما میکند محتاج شما نیستم عرض این
 فقیر امتثال امر حضرت مولانا دارم نہ متناسے فرمان برداری
 موکلان اما اکنون کار بر رعم شما دست و پنجهان با و را مشغول
 شدند بعد اتمام اربعین چارنا چار موکلان حاضر آمدند و با طاعت
 کمربست بستند و مطیع و منقاد گردیدند لیکن از آنجا کہ ملا بی بی با طاعت
 اشرف راه یافتہ بود گاہے در تمامی عمر برانہا با انجام کاری
 حکمے نظر نمودند و روحانیان را صبح و شام بہ متناسے حکم بہ
 میشد الا سہ مرتبہ دوم مرتبہ بلا حکم کی آنکہ روز سے تسبیح آنحضرت
 گم شدہ بود و زبان مبارک را ندیدیم ان شاء اللہ چندان
 روحانیان فرما بفرما با ستم تسبیح و سے گم شود فوراً موکلے
 حاضر آمدہ تسبیح بدست عالی داد و عرض کرد کہ بفلان مقام
 از سہو افتادہ بود برداشتم تا وقت طلب حاضر آمدم دیگر
 شبے بردستار خان موکلے یک سفال شیرینج پیش نهاد سپید
 از کجا است گفت در شہر غازی پور بدولت سراسے حضور
 حاضر بودم والدہ ماجدہ جناب عالی شیرینج کچھتہ بود نہ شبہ
 فرمودند اگر میر محمد عوٹا اینجا سے مے بودی میخوردے او انہ
 دادم ہر قدر کہ منظور باشد بر طاقی بنہند باوشان خواہد رسید

یک طشیری نهاده بودند ما از آنجا برداشته آوردیم امر سوم آنست
 که ایشانرا شبانه روز در خلوت بسر شد که و از خلق کمتر بافت
 کرد که اگر کسی خواه مخواه قصد کرد که بوی سبب التفاسی
 ظاهر نمود که تا بر فاسد خاطر شده بر خیزد و باز نیاید و در
 شخصی از اهل حرفه و فرمایید مبارک گاه عالم پناه حضرت مولانا رسولنا
 حاضر شده زار بگریست و گفت سپرم گم شده و چشمم از گریه سفید
 سیرنجتی ما چنین اندوه مبتلا کرده پناه برد در دولت آورده ام
 تا روزگار دست ستم از ما بردارد و گم شده ما را باز و بد آنحضرت
 رارضی الله عنه رحم بر وی آمد جانب حجره ایشان اشاره فرمود در
 حقیقه بحصول مقصود بشارت نمود آن بچاره بردر حجره ایشان
 آمد با و از خشونت گفتند کیست و از کجای آنی گفت اهل حاجتم
 فرستاده حضرت مولانا رسولنا بر در شما آمده ام بجز در اجتماع نام
 حضرت تملطف و نوازش بحال و سبب بزدول کردند و لاسا
 دادند مفصل حالش در یافت نموده فرمودند فردا وقت طلوع
 آفتاب حاضر آنی و رفعت کردند صبح که حسب و عسکان غمزه حاضر
 آمد جناب ایشان سوره عزرا مل میخواندند گفتند خوش آمدی
 صورت پسر خود خیال کرده چشم بند کن و چنان دانسته باش
 که پیش نشست او چشم بند کرد و عرض نمود که صورتش حاضر تمخیل
 کردیم گویا نزد من موجود است فرمودند تو گفتن بصیبت دستش

بگیر و بسوی خود بکش او همچنان چشم بند کرده گفت دستش گرفت
 و بسوی خود کشیدم فرمودند یافتی گفت یافتم گفتند دستش بگذار
 که باز از تو نگریزد و چشم بکش آن کس چون چشم بکشاد دید پیش
 حاضر است و دستش در دست وی برپاس حضرت ایشان
 افتاد و بشکر گذاری بجنور مولانا رسولنا رضی الله عنه حضرت
 گرفت چون در خانه آمد مرد مالش پرسیدند کجا بودی و چگونه
 اینجا رسیدی گفت فلان دروگر بطبع زیور که در برداشتم از
 فلان کویچه مارا برد در دام لطف وی استیغانه اش رسیدم
 در ته خانه برده همه زیور از ما گرفت تا سه روز مرا هانجا داشت
 روز چهارم گفت درواگذاشتن فساد است همان به که بقتل تو
 رفعت کنیم بخوت جان منتها بکاری بر دم هرگز آنگد دل موم نشد
 و بر بیکسی وزاری من نه بخشید ساسته نگذشته که بیرون رفته
 و من درین خوف که برای آوردن تیغ رفته باشد چاره جانبر
 چه باید کرد تا گاه دفعه خود را اینجا یافتم نه کسی را دیدم نه از کسی
 آواز دادی سستییم هنوز در حیرت نقل است میفرمودند شیخ
 العالمین رضی نقلاً عن تابع العارفین رضی الله عنه عن محمد بن عوف را کتابی
 بود از مکاشفات ایشان که در آن اشغال و اعمال و اذکار عجیب
 و غریب بود و احوال پیش آئیده بسیار نوشته بودند و اکثر س
 از آن اذکار و اشغال بکسب یاران حضرت مولانا رسولنا بود

پس نافع در امور باطن روزی که همه را در آب شستند چون
 با تمامه محبت و ربط بود باین خبر متاسف بر قاسم و نر ایشان
 آمد و استفسار سبب کردم فرمودند شب خواب دیدم صبح
 است پس وسیع یک طرف وی با میروم یک کس یا دو کس با
 من اند دیگر کس نیست و طرف دیگر شما میروید و پس از سه
 شما هزاران مردم اند هم بصورت پارسا و غیر پارسا صبح که تعبیر
 خواب فکر کردم همین بود که از ما اجراست طریق نیست الا یک
 دو مردم مرید شوند و از شما بسیار خلق روز مقصود بین و کمال
 طریق شوند و اجراست طریق حضرت مولانا بشما باشد بنا بر
 داشتن آن سود سے ندیدم گفتیم اگر چنین بود این سخن بین می بخشند
 که خلق را با و نفع میرسانیدم شستن چه سود داشت بیساکت ماندند
 نقل است میفرمودند شیخ العالمین رضا اقلاد عن شیخ تاج العارفین
 شبی میرم مجر غوث را رخ گذرند ما سے رسیدہ چون اثر سموی
 زیادہ دیدند بارادہ علاج آن نزد حضرت مولانا رسولنما رخ آندند
 و آنحضرت از او را معمولی فراغت فرموده متوجه آرامگاه خود بود
 ہمراہ آنحضرت تا در خلوت رفتند و از کمال ادب جرات عرض
 نیافتند تا آنکہ آنحضرت بخلوت شریف رفت و ایشان بر دیوار
 در تکیہ زد و غشش کردند و زہر مار تمام تر در رگ و پوست سربایت
 کرد و تمام بدن عرق عرق شد و کسے را ازین خبر نہ وقت استراحت

آنحضرت را حال ایشان بنکشف شد فوراً بر قاسم تن دیدند
 که بر دیوار تکیه زده در غشش اند آنجناب سوره فاتحه خوانده
 کرد بعد از دیدن با قاسم آمدند و اثر زهر مار دفع شد آنحضرت
 فرمود اگر حق تعالی ساعته دیگر هم خیر نیاید کار تمام بود
 حجره خود خطاب ایشان ببط تاج العارفین رضوانه الله علیه
 خوش الطریقت و نبوت العالم انتقال نهم ماه رجب سنه یک هزار
 و یکصد و سی از سال هجرت است

ذکر خیر حضرت شاه غلام محمد قدس سره

احوال ایشان بس شریف و لطیف است حضرت مولانا رسول نما اکثر
 بخطاب عشق با زیاد فرموده بس بلند همت بود که نه کرستی
 آسمان در نظرش بسپت زمین بود هرگز در همی و مشکلی بر ایشان خاطر
 و متردد الحال نه گشته بی محابا در کار دشوار چون غازیان سالار
 در کارزار افتاد و کوه را چون گاه نمودند در عنفوان جوانی
 بظاهراوقات بسری از حرفت آتشبازان کرد و بی باطن جن
 هوا و حرص پاک سوخته و بیاروت خانه ما و منی آتش زد و بی
 فی الحقیقت در علوم بهت کبریت احمر بود نقل است
 شیخ العالمین رضوانه الله علیه در ذکر زیانت سلف میفرمود که درین
 زمانه شاه غلام محمد قدس سره از بعین با که میکردند بزمانه سابق

ہم کمتر از اولیا کرد بیک وضو و چیل قر نفل اتمام الربعین کردے
 و چندار ربعین پچنین کردہ اکتفا بر چیل قر نفل آسان است اما بیک
 وضو و چیل شبانہ روزہ بسر کردن دشوار تر است طاقت بشر
 نیست مگر آنکہ بقوت ملکی رسیدہ باشد و بعد ہر ربعین از کمال
 حرارت خون بولی نہ کردی و تا چند روز بول و غائط خون خالص
 شدے و بہ تبرید با مزاج با صلاح آمدے وہم میفرمودند شیخ
 العالمین رضا اگر کسی شکوہ بخت خود از نارسانی کردے و
 گفتے کہ بجنور مولانا رسولنا عرض کردم کہ متناسے شرف لقا
 نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دارم جو آسے بجز تسلی و تشقی ظاہر نیام
 بوی حصول مقصود کہ مشام جان سرگردان باد یہ طلب را معطر سازد
 نہ شنیدم فرمودے کاریکہ از غلامان آن بارگاہ ممکن الوقوع باشد
 حاجت عرض بانجناب ندارد یا بیوخ محض است کہ ناگفتہ را گفت
 می نمائی بیا وضو کن چون طهارت کرد آن بخت بیدار پیش ایشان
 می آمد معانقہ میگردند و او را سبے خودی از خود میر بود بیوشش
 محض ازین عالم میشد بر فرش مے غلطانیدند شرف میگردید
 بار با این ادرا از ایشان سرزد بود و در اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی
 قطب ربانی سیدنا و شیخنا ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ
 عنہ تصرّفے بود کہ کمتر بسمع کسی رسیدہ باشد اکثر بسیر صحرانیت
 کو دکان کہ با خود ہا بازی میگردند و از میدان خدا کے طفلان